



شعلہ پاکروان

رضا کمال، «شہر زاد»



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

رضا کمال پسر میرزا حسن منشی باشی ملقب به کمال-
الدوله، دبیر مخصوص میرزا یوسف صدراعظم، در سال ۱۲۷۷ هجری شمسی متولد شد و بعداً در زمان شکوفائی ادبیش، نام شهرزاد (قصه گوی الفلیل و لیله) را بر خود نهاد. تحصیل منظم را در مدرسه سن لوئی که کشیشان لازاریست فرانسوی آن را بنیاد نهاده بودند، آغاز کرد و در همان زمان قطعاتی از ادبیات فرانسه و انگلیسی را ترجمه و منتشر کرد. مدتی با علی دشتی در روزنامه شفق سرخ و همچنین با نظام وفا و حبیب میکده در مجله وفا همکاری داشت. با ترجمه سالومه اثر اسکار وایلد در سال ۱۳۰۱ به شهرت دست یافت. در سال ۱۲۹۸ با دیدن بازیگران قفقازی که اپرت آرشین مالالان را در تهران بازی می‌کردند، به فکر تشکیل یک گروه هنری افتاد. از جمله اعضاء گروه، سید مجتبی طباطبائی، سعید نفیسی، سیدرضا هنری، غلامعلی فکری، مشفق کاظمی، صادق مقدم، کامران همایون و کاظم برهان بودند. در سال ۱۲۹۹ «پریچهر پریزاد» را نوشت که در ۲۷/۷/۱۳۱۰ به ثبت

رسید و با همکاری صادق مقدم و حسین لطیفی و غلامعلی فکری، آهنگهای آن را ساخته و درام را آماده نمایش کرد و مادام پری (پری آقابابوف) که تحصیلات تئاتری خود را در اروپا به اتمام رسانیده بود، نقش اول این درام را با کارگردانی مسیو طریان در سالن گراند هتل (تئاتر دهقان) بازی کرد. شهرزاد به عنوان قدردانی در روزنامه قانون نوشت:

«مادام آقابابوف و مسیو طریان، گذشته از مساعدتهای فوق العاده که آن دو آرتیست لایق برای نمایش پریچهر و پریزاد بعمل آوردند، مهارت شایان تمجید ایشان نیز تصنیف ناچیز حقیر را زینت داد. باید اعتراف نمود که اگر همراهی ایشان نبود نمایش مزبور چندان رونقی نمسی یافت. اینک اینجانب در مقابل آنهمه لطفی که از طرف آن دو وجود محترم ابراز شد، تئاتر «پریچهر و پریزاد» را به سرکار علییه مادام آقابابوف و یک درام بزرگت تاریخی دیگر موسوم به «زردشت» را که در تألیف آن مدتها صرف شده‌اند، به جناب مسیو طریان به رسم یادگار تقدیم می‌نمایم تا به این وسیله ارادت خود را به آن ذوات محترم ثابت کرده باشد... رضا کمال»^۱.

با اینهمه، پیدایش دو دستگی شدید بین هنرمندان و کارشکنی گروههای هنری، شهرزاد را وادار به کناره‌گیری از نمایش نمود. اما با اصرار دوستان توانست چند نمایشنامه قفقازی را به فارسی برگرداند. از جمله «افسانه عشق»، «کمر بند سحرآمیز» و «اصلی و کرم» که همگی با همکاری مادام آقابابوف به نمایش درآمدند. آثار شهرزاد در اوایل سلطنت رضاشاه با شکوه و جلال خیره‌کننده‌ای روی صحنه آمد و شهرزاد را از بزرگترین نمایشنامه‌نویسان ایران

شناسانند. چنانکه روزنامه ایران می‌نویسد: «... شهرزاد مسلماً در بین افراد میهن خود بهترین و بزرگترین پیسر-نویس به‌شمار می‌رفت»^۲.

عمیدالملک (حسابی) منتقد معروف آن زمان نیز در روزنامه اتحاد درباره نمایش پریچهر و پریزاد او چنین نوشت: «... و در موقع ذکر اسم رضاخان که دارای قامت متوسط و بشرة گندمگون مطبوعی بود با حجب زیادی و با تبسمات معصوم و جلب‌کننده از حضار تشکر می‌نمود... در خاتمه ناچار باید به این نکته متذکر شویم که از قراریکه از محل موثقی شیوع شده نویسنده جوان ما رضا خان کمال که حقیقتاً خانواده و موطن اصلی خود را مفتخر و زنده کرده نمیدانم به چه علت از چگونگی جریان نمایش متالم و مکدر بوده حتی اظهار کرده است که دیگر از این قطعات نخواهد نوشت و در صورت نوشتن آن را به معرض نمایش نخواهد گذارد»^۳.

شهرزاد بیشتر نیروی خود را در راه نویسندگی صرف می‌کرد و با مطالعه آثار بزرگان به تکمیل فن نمایشنامه-نویسی می‌پرداخت و هدفش این بود که روز به روز به پیشرفت و وسعت این رشته ادبی افزوده شود و در تاریخ ایران فصلی برای نمایشنامه نویسی باز گردد. او مرد سیاست نبود و هرگز عضو حزبی نشد ولی اگر اوضاع سیاسی وقت را در نظر بگیریم می‌بینیم که شهرزاد مطیع مقتضیات عصر بوده و از نظر احتیاط، انعکاسی از محیط اجتماعی روز در آثار خود نمودار ساخته است. در آثار شهرزاد کوچکترین اثری از مردم معمولی آن دوران دیده نمی‌شود. گوئی وی

هنوز به سبک رئالیسم قرن ۱۹ و ۲۰ حتی نزدیک هم نشده است. قهرمانان آثار او هم تافته جدا بافته هستند، یا پادشاه و امیرند و یا سوگلی حرمسرا. اما با این تفصیل او «عشق» و «عاطفه» را کاملاً شناخته و با کمک پرسناژهایش به بهترین نحو بیان کرده است.

آثار شهرزاد را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

الف. ترجمه:

- ۱- سالومه. اثر اسکار وایلد که در سال ۱۳۰۱ ترجمه و چاپ شده است.
- ۲- افسانه عشق که نویسنده آن نامعلوم و در سال ۱۳۰۶ ترجمه و در ۱۳۰۶/۱۰/۲ به ثبت رسیده است.
- ۳- ستاره شرق (اصلی و کرم) اثر عزیز حاج بیگ اف که در ۱۳۰۷ ترجمه و در ۱۳۰۷/۳/۳ ثبت شده است.
- ۴- شهبیده که نویسنده آن نامعلوم است و در سال ۱۳۰۷ ترجمه و در ۱۳۰۷/۳/۷ به ثبت رسیده است.
- ۵- کمر بند سحرآمیز اثر بانو آقابابوف که در سال ۱۳۰۸ ترجمه شده است.
- ۶- در سایه حرم یا شب در سرای امیر اثر لوسین برنارد که در سال ۱۳۱۱ ترجمه و در ۱۳۱۱/۹/۲۷ در دفتر نمایشات وزارت فرهنگ به ثبت رسیده و اولین بار به وسیله آقایان رفیع حالتی و نصرت‌الله محتشم بروی صحنه آمده و در سال ۱۳۲۲ از رادیو تهران پخش گردیده است.^۴
- ۷- ساغر و لب اثر آلفرد دوموسه که در سال ۱۳۱۱ ترجمه و در مجله مهر سال دوم از شماره ۱۰ به بعد چاپ شده است.

ب: اقتباس:

۱- شب هزار و یکم اقتباس شده از الف لیل و لیله که در ۱۳۰۹/۸/۲۵ ثبت شده است.

۲- عباسه خواهر امیر اقتباس شده از الف لیل که در ۱۳۱۱/۳/۳ ثبت شده اما در سال ۱۳۰۹ نوشته شده بود و اولین بار در ۱۳۱۱/۳/۳ در سالن تابستانی جسامه باربد (خیابان اسلامبول) به نمایش درآمد و در آذرماه ۱۳۲۶ در سالن زمستانی جامعه باربد نمایش آن تجدید شده و برای بار سوم در سال ۱۳۳۳ به مدت ۴ ماه در همان مکان به صحنه رفته است.

در نمایشنامه عباسه، خواهر امیر بانو لرتا (عباسه خواهر امیر)، ملوک دیانا (ثریا)، مریم نوری (قمر) آقای حبیب‌الله اتحادیه (هارون الرشید)، محمد شمس (حمید) غلامعلی فکری (زاهده) بازی می‌کردند. در آذرماه ۱۳۲۶ نیز مجدداً در سالن زمستانی جامعه باربد اجرا شد که در آن بانوان چهره آزاد، ملکه حکمت شعار، صفوی و عیوقی و آقایان جعفری و عباس حکمت شعار ایفای نقش کردند و برای آخرین بار نیز در سال ۱۳۳۳ و بمدت ۴ ماه در جامعه باربد با شرکت بانو چهره آزاد و آقای هوشنگ سارنگ اجرا گردید.

۳- حرم خلیفه هارون الرشید یا عزیز و عزیزه اقتباس شده از آنژلوی ویکتور هوگو که در سال ۱۳۱۱ نوشته و در مجله مهر سال سوم از شماره ۷ به بعد چاپ شده است.

۴- شاهزاده خانم یک شیه.

۵- در ظلمت شب.

۶- افسانه عشق آنوش. اقتباس از «آنوش» نوشته «بارون

اوانس طومانیان»، ترجمه فارسی توسط «خانم سیرانوش» این نمایشنامه در تاریخ ۴ آذرماه ۱۳۰۶ به ثبت رسیده و در همین سال در سالن گراند هتل به اجرا درآمده است. «افسانه عشق آنوش» تا به حال به چاپ نرسیده است.

ج: تألیف

- ۱- پریچهر و پریزاد که در سال ۱۲۹۹ نوشته و در ۱۳۱۰/۷/۲۷ به ثبت رسیده است.
 - ۲- زردشت که در سال ۱۲۹۸ نوشته شده است.
 - ۳- دکتر از فرنگ آمده، کمدی که در سال ۱۳۰۳ نوشته و در ۱۳۰۳/۱۲/۷ ثبت شده است.
 - ۴- گلپای حرم که در ۱۳۱۰/۱۰/۴ ثبت شده است.
 - ۵- عروس ساسانیان یا خسرو و شیرین، اپرتی که در ۱۳۱۰/۱۰/۲۳ ثبت شده است.
 - ۶- مجسمه مرمر که در سال ۱۳۰۸ نوشته شده است.
 - ۷- پروانه، اپرتی که زندگی بانو پروانه خواننده معروف آن زمان را به تصویر می کشد و در سال ۱۳۰۷ تصنیف شده است.
 - ۸- زندهای پاشا که اپرتی در یک پرده است.
- تعدادی قطعات ادبی از جمله «انسان و تکامل»، «ستاره دنباله دار»، «سیه بختان» و «ولگرد» نیز از او به یادگار مانده است که در کتاب آقای ابوالقاسم جنتی عطائی^۵ درج شده است. سال ۱۳۰۹ بهترین و درخشانترین دوران فعالیت ادبی و شهرت شهرزاد بود. در این سال چندین نمایشنامه نوشت و ترجمه کرد و آنها را به ابتکار خود به صحنه آورد. مهمترین

و در عین حال کوچکترین درام او شب هزار و یکم الفلیل بود که با استقبال بی نظیری روبرو شد. روزنامه ایران در همان سال (۱۳۰۹) در این مورد نوشته: هنوز خاطره تماشای یکی از کوچکترین پیس‌های او یعنی هزار و یکمین شب از صفحه خاطر بینندگان محو نشده است. نمایشنامه شب هزار و یکم که در سال ۱۳۳۵ در مجله سپید و سیاه چاپ شد، در سال ۱۳۰۹ از طرف انجمن متفقه نسوان، به منفعت خیریه، زیر نظر کارگردان وقت آقای آ. آریزاد (طریان) در سالن زرتشتیان به صحنه آمده و مادام لالا طریان، بانو ملوک ضرابی، مادام پری آقابابوف، آقای آ. آریزاد، آقای آقا رفیع، و آقای معز دیوان فکری بازیگران این نمایش بودند. گریم به عهده آقای عمادی و سوفلوری آن به عهده آقای باقر دبیری بوده و آهنگ آن «قصه آهنگی شهرزاد» را آقای محجوبی ساخته و توسط کلوپ باربد و زیر نظر اسمعیل مهرتاش مدیر کلوپ اجرا شد. روزنامه اطلاعات در این باره می‌نویسد:

«صرف نظر از این که این پیس به قلم نویسنده جوان و با ذوق ما آقای شهرزاد تنظیم شده بود یعنی لطیف‌ترین قریحه برای به صورت تئاتر در آوردن آن به کار رفته بود، یکی از پیس‌های جالب و زیبایی بود که کمتر نظیر آن دیده شده است. در مملکتی که تئاترهای خوب و بامعنی در واقع انگشت-شمار است دیدن یک چنین تئاترهائی که در تحت نظر و بعهدہ بازی‌کنان قابل گذارده می‌شود قابل تقدیس و تمجید است...»^۶.

همچنین در روزنامه اقدام آمده که:

«با آنکه در ایران آرتیست به تمام معنی هنوز وجود ندارد

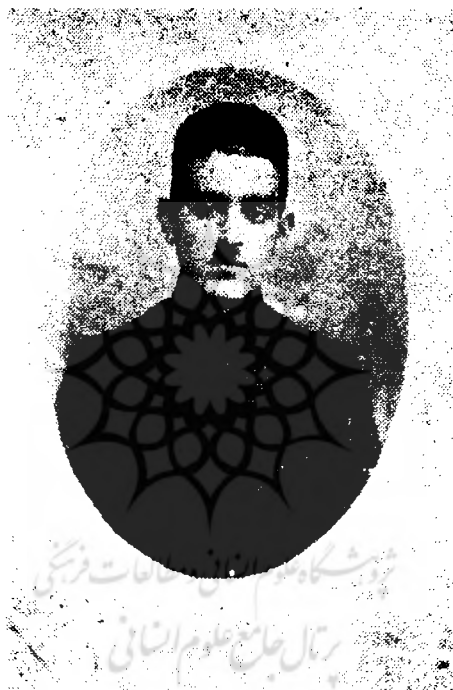
و پیسی هم که کاملاً مطابق روحیات و اخلاق ایرانی باشد و اوضاع زندگی و طرز رفتار ما را تشریح نموده باشد نوشته نشده است، ولی نمایش بی نظیر شب هزار و یکم که برای اولین دفعه در سالون زرتشتیان از طرف انجمن متفقه نسوان به منفعت خیریه داده شده حقیقتاً جالب توجه بوده و می توان گفت اولین نمایشی بوده که مطابق با روحیات و اخلاق ما به معرض نمایش گذارده شده.^۷

«رضا شهرزاد تار می زد، شعرهای خوب می سرود و به نوشتن نمایش نامه علاقه و ذوق سرشاری داشت. او، تئاتر-های چندی نوشته است. درام زردشت (۱۲۹۵)، عزیز و عزیزه (۱۲۹۷)، درام پریچهر و پریزاد (۱۲۹۹)، شب هزار و یکم (۱۳۰۶)، عباسه (۱۳۰۹)، اپرت خسرو و شیرین و شیرین و فرهاد (۱۳۰۷)، اپرت پروانه (۱۳۱۲).

علاوه بر اینها، چندین تئاتر نیز ترجمه کرده است: اپرت ستاره شرق، اقتباس از ترکی (۱۳۰۸)، درام سالومه از اسکار وایلد (۱۳۱۰)، درام در سایه حرم، ترجمه از فرانسه (۱۳۰۸)، جامه یکشب و کلاه فرنگی - که بیشتر از دیگر آثار او بازی شده و تعدادی از آنها نیز تاکنون به چاپ رسیده است.

پریچهر و پریزاد نخستین نمایش او در سال ۱۲۹۹ برای نخستین بار در سالون گراند هتل بازی شد. این درام لیریک او بسیار مردم پسند و هواخواهان زیادی پیدا کرد و از آن پس مکرر به روی صحنه آمده و چاپ هم شده است. آهنگهای آن توسط آقای معز دیوان فکری، هنرپیشه معروف معاصر و حسین لطفی موزیسین و آقای دکتر صادق مقدم ساخته شده

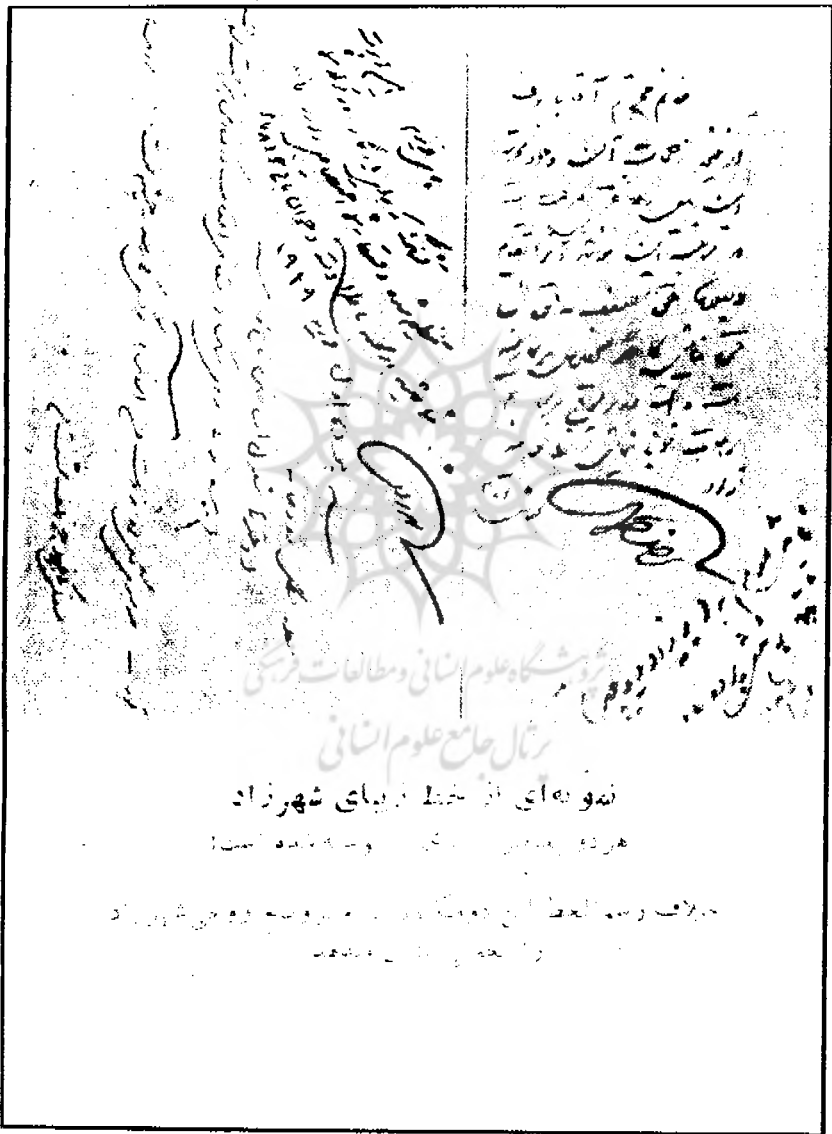




رضا کمال شمیرزاد



شهرزاد و دوستانش در مدرسه سن لوشی پاریس



در این روزها...
 (در این روزها) ...
 سحر انجام - ...
 ...
 بهت اثر ...
 ...

...
 ...
 ...
 ...
 ...

۲۰ شهریور ۱۳۰۹

شهرزاد

...
 ...
 ...



۲۷۵۶

است.

در آن سال‌ها هنوز تئاتر در تهران رونق نداشت و بجز تئاترهای ترجمه‌ای که به وسیله «کمدی ایران» بازی می‌شد، پیس‌های جالبی نبود. پریچهر و پریزاد در حقیقت اولین اپرتهای است که به زبان فارسی نوشته و نمایش داده شده‌است. تا پیش از پیدایش این نمایش‌نامه، ترجمه‌اپرتهای قفقازی مشهدی‌عباد و آرشین مالالان داده می‌شد. نمایش «قوزی» هم که در همان زمان داده شد و بیشتر جنبه سیاسی داشت مهم نیست و نمی‌شود آنرا اپرت نامید».^۸

«... شب مقرر برای نمایش پریچهر و پریزاد رسید و بصورت بسیار خوبی برگزار شد و مورد پسند تماشاچیان واقع گردید و یکی دو روز بعد جراید هم انتقادات خوبی بر آن نوشتند. خوشحالی من حد نداشت زیرا آنچه توانائی داشتم در انجام رسانیدن آن زحمت کشیده بودم و از اینکه شخص با ذوق و قریحه‌ای مانند شهرزاد تشویق شده بسیار خوشوقت بودم و آینده خدمات ادبی او را بسی روشن و درخشان می‌دیدم اما چند روز بعد با تعجب تمام اطلاع یافتم جمعی که در آن نمایش کار کرده و من بسهم خودم وسائل شرکت آنان و بالنتیجه شهرتشان را فراهم ساخته بودم دور هم جمع شده‌اند و در واقع بافتخار موفقیت خود جشن گرفته‌اند و مرا که بدون کوچکترین نظر مادی از هیچگونه کمک به آنان دریغ نکرده بودم کنار گذارده‌اند. تا آنجا که بعدها فهمیدم شخص شهرزاد در این کار دخالتی نداشت چه او اساساً آدم نامنظم و بی‌بند و باری بود و با اخلاق و حالت خاص بین زن و مرد که در او دیده می‌شد توقع مراعات اصول از او بی‌مورد بود. هرچه بود

این رفتار آنان سخت مرا رنجیده خاطر ساخت و صفحه صاف قلبم از این روش غیردوستانه بسیار مکدر شد و در آن مرحله جوانی که هنوز نه علاقه به مال و نه رسیدن به مقام و نه عشق به زن روح پاکم را تحت تأثیر قرار نداده بود هرچه می‌اندیشیدم برای این کردار و رفتار آنان هیچگونه تفسیر و تمبیری نمی‌یافتم»^۹

شهرزاد با موسیقی نیز آشنائی داشت. یا سه تاری که در منزل داشت، برای نمایشنامه‌های خود آهنگ می‌ساخت و این آهنگها اگرچه با تکنیک موسیقی غربی ساخته می‌شد اما از زیر و بم موسیقی ایرانی الهام یافته بود. بخصوص سوئیت سنفونیک شهرزاد اثر ریمسکی کورساکف بی‌اندازه مورد علاقه‌اش بود چرا که این آهنگ محیط زمان خلفا و دوره خلافت اسلامی را به وی الهام می‌داد و او نیز با قلم خود پرستارهایی می‌ساخت و آنان را در همان محیط با همان آداب و رسوم با همان تفکر و عقیده جلوه‌گر می‌کرد.^{۱۰}

مشفق کاظمی، نویسنده شهپیر نیز دوست شهرزاد بود و درباره او می‌گوید: «گاه‌گاه از آن مطالبات فرنگی»
 «گردشهای عصر در خیابان لاله‌زار و اجتماع در مقابل گراند هتل زیر سایه ضلع شرقی خیابان نزدیک مغازه «بن‌ژور» نیز ادامه داشت و بیشتر روزها رضا کمال (شهرزاد) یکی از ستونها تکیه می‌داد و با حرارت تمام بیاناتی از هر جا می‌کرد و برای هر گفته خود از نوشته یکی از نویسندگان اروپائی مثالی می‌آورد.

از «ویکتور هوگو»، از «آلفرد دوموسه»، «آلفرد دو-وینی»، «تئوفیل گوتیه» و از «گوستاو فلوبر» میگفت و

حکایت «مادام بوواری» و بخصوص کتاب «سالامبوی» نوشته این نویسنده اخیر را بسیار می‌ستود. من که شیفته نویسندگان فرانسوی بودم با اشتیاق تمام به آن حال پرهیجان و احساساتی او که تا اندازه‌ای هم از طبیعی خارج بود مینگریستم. بوسیله شهرزاد با دو نفر از دوستان نزدیک او نیز آشنا شده بودم یکی سید رضاخان صدر بود که در وزارت مالیه کار میکرد و دیگری سید مجتبی طباطبائی بود که معمم و با اندام بلند و رفتار موقر خود جلب توجه مسینمود و هر دو بسیار متین و آراسته بنظر می‌آمدند و متأسفانه هر دو نیز سرنوشتی مانند شهرزاد داشتند باین معنی که آن دو نیز البته هر کدام به علت خاصی خودکشی کردند.

شهرزاد چنانکه گفته شد نسبت به همه چیز با روح بدبینی شدیدی مینگریست و از اوضاع و روزگار ایران و شخصی گله فراوان داشت و از اینکه قدر او را در کشور ندانسته تا آنجا که برای امرار معاش ناچار شده بود در بلدیۀ کار بکند سخت مینالید روزی ضمن آه و ناله‌هایش به من گفت که هنوز جامعه ایرانی ارزش نوشتجات او را نمیداند و با اینکه یکی دو قطعه نمایش خوب برشته تحریر درآورده تاکنون کسی حاضر نشده است برای نمایش‌گذاردن آن قدمی پیش‌گذارند آنگاه روی را بمن کرده با دلتنگی گفت: - شما که می‌روید با ارمینیا کار می‌کنید چرا نمی‌آئید کمک کنید تا درام هارون‌الرشید یا اقلا قطعه پریچهر و پریزاد من به معرض نمایش گذارده شود. سپس اضافه کرد: یقین دارم اگر چند قطعه موسیقی خوب برایش ترکیب نمایند درام موزیکال بسیار جالبی خواهد شد!

گفته او مرا سخت تکان داد. چشمان رضا حالت منخموری داشت نگاه ملایمش که در حال عادی انسان را نوازش مینمود و صدای باریک و ظریفش که معمولا در قلب می نشست در آن لحظه تضرع آمیز شده بود. به او گفتم آنچه در قسوه دارم برای انجام مقصودش خواهم کوشید. از آن روز با کمک دوستان از جمله معز دیوان فکری و آن دو جوان محصل مدرسه موسیقی و صادق مقدم بتکمیل و تهیه وسائل نمایش پریچهر و پریزاد پرداختیم. اشعار آن را خود شهرزاد سرود و قطعات موسیقی هم بزودی آماده شد. حالا صحبت از این بود که چه کس نقش مهم آن یعنی پریچهر را بازی کند.

رضا امید داشت که خانم آقابابف که بتازگی شهرت پیدا کرده بود آن را بعهده گیرد و برای انجام نقش پریزاد یکی از دوستان مدرسه بنام کامران همایون در نظر گرفته شد. آقای واقیناک هم که معمولا ارکستر اپرت‌ها را هدایت میکرد وعده همکاری داد.

من بدون اینکه نقش مهمی در ظاهر داشته باشم با جدیت خستگی ناپذیری برای برآورده شدن این آرزوی شهرزاد کمر بسته و عاقبت پس از یکی دو ماه درام موزیکال آماده شد و سالون تئاتر باجاره درآمد و اعلان‌های بزرگی که بعلاقمندان مژده تماشای نمایش جالبی را می‌داد، بدر و دیوار خیابانها چسبانده شد.^{۱۱}

پس از مرگ پدر و مادر و خواهرش در منزل برادر بزرگ خود محسن کمال (کمال الدوله) زندگی می‌کرد. وی که مردی فاضل بود به شهرزاد این فرصت را داد که علاوه بر استفاده از راهنماییهای سودمندانه‌اش به بحث در اطراف

ادب و هنر یا به بازی شطرنج و نواختن سه تار بپردازد. اما پس از مرگ سه عزیزش هرگز کت و شلوار و کراوات سیاه را ترک نکرد. شهرزاد که تصور می‌کرد ستاره تئاتر ایران روز بروز درخشانتر می‌شود، وقتی دید به علت سانسور شدید و عدم تشویق از طرف اولیای امور، رفته رفته هنر نمایشی ایران دچار فترت می‌شود از آن سیر نزولی نومید شده و ضمناً از يك دل‌درد کهنه هم در زحمت بود، به فکر مرگ افتاد و تصمیم گرفت که طومار حیات خویش را به میل خود در هم پیچد. او این فکر را با مجتبی طباطبائی، سیدرضا خان صدر، حبیب میکده و یکنفر دیگر در میان گذاشت. آنان نیز تصمیم به خودکشی گرفتند. از این زمان به بعد آرزوی مرگ به مضامین نمایشنامه‌ها و داستانهایش افزوده شد. یکی از دوستانش يك تابلوی سیاه قلم از شهرزاد کشید که او را پشت میز کارش در حالیکه شبح مرگ پشت سر او با يك داس بلند نوشته‌هایش را به او سופله می‌کرد نشان می‌داد. تنها امید ضعیفی در دل او مانده بود که باعث شد مدتی فکر مرگ را از خود دور کند بدین معنی که با راهنمایی حسینقلی مستعان که رئیس هیئت تحریریه روزنامه ایران بود در جرگه نویسندگان آن روزنامه درآمده و با مستعان همکاری نزدیکتری داشته باشد.

مدتی قبل از مرگ، خانه اجدادی خود واقع در بخش شاهپور، کوچه سهم‌الملک را فروخته و در همان خانه اجاره‌نشین شد. او نوکری به نام سمباط داشت که گویا به‌عللی از خانواده ثروتمند خود قهر کرده بود و با کمک شهرزاد در اداره دولتی شغلی یافته بود. وقتی که کیف دستی خانم برادر

شهرزاد که محتوی ۷۰ تومان پول نقد و مقداری اسناد و مدارک و یک انگشتری قیمتی بود مفقود شد همه به سمباط مظنون شدند به جز شهرزاد که با حرارت از او دفاع می کرد. چندی بعد بر حسب تصادف شهرزاد پدر سمباط را دید و ضمن صحبت فهمید که به علت سابقه نادرستی و کجروی او را از منزل بیرون رانده اند. و بعد از اولین بازپرسی معلوم شد که سمباط آن کیف دستی را ربوده است. شهرزاد که از این اعتراف سخت دلگیر شده بود فریاد زد که: پس در این دنیای بزرگ به چه کس می توان اطمینان کرد؟ تا آنکه سرانجام در روز شنبه بیستم شهریور ۱۳۱۶ مصادف با ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۷ میلادی با داروی مجهولی که زیر نگین انگشتری خود پنهان کرده بود دست به خودکشی زد.^{۱۲}

مستمان که از نزدیکترین و صمیمی ترین دوستان شهرزاد بود می گفت: «شهرزاد نویسنده بود، نویسنده بزرگی بود، فن نویسندگی را از لحاظ زیبایی و شیوایی به پایه شعر رسانیده و از لحاظ جذابیت و رنگ آمیزی تا مقام نقاشی بالا برده بود. شهرزاد در نگارش، سبک روان و مطلوبی داشت. نثر او چنان دلکش و ظریف بود که مذاق خوانندگان را همچون لطیف ترین اشعار لذت می بخشید، شعر منثور، یا نثری که رنگ و جلوه داشته و با تخیلات افسونگری های شاعرانه آمیخته باشد از سخت ترین شعب ادبیات است و شهرزاد مخصوصاً در این فن زبردستی و مهارتی داشت که منحصر به خود او بود.»

او هرگز ازدواج نکرد اما بسیار زیباپرست و پای بند عشق بود ولی از آن می ترسید. زنها را دوست داشت اما از

آنها گریزان بود. زیرا حکایات هزار و یکشب که پر از غدر و مکر زنان است در ضمیر ناخودآگاه شهرزاد نقش بسته بود^{۱۴}.

از شهرزاد وصیت‌نامه‌ای به‌جا مانده بود. هر کتاب یا چیزی دیگر را که به او امانت داده بودند بسته‌بندی کرده و نام صاحبش را روی آن نوشته بود. آثار وی را در يك صندوق مهر و موم کردند ولی با وجود اصرار مستعان، کمال‌الدوله در مورد گشودن صندوق مسامحه کرد تا اینکه وی نیز از دنیا رفت. انگشتر برلیانش را صرف ساختن سنگ قبرش کردند. سنگ بزرگ سیاهی که فقط روی آن نوشته «آرامگاه شهرزاد». این قبر در يك پنجره آهنین، هنوز به همان حال پشت‌ساختمان حرم امامزاده عبدالله شهر ری است. این سنگ قبر تاریخ ندارد.

ملك الشعراى بهار که یکی از دوستان او بود قطعه زیر را برای او ساخت:

شهرزاد از جهان برفت که بود
سیر از این میزبان و ماحضرش
در جوانی اجل بنخورد او را
که از او خوب‌تر نداشت خورش
مادرش علم بود و فضل پدر
شد به نزدیک مادر و پدرش
خودکشی کرد در شباب آری
بود از این دهر پیر خون جگرش
مرگ بر دیگران یورش آرد
این تمهتن^{۱۵} به مرگ برد یورش

شد و خالیست در وطن جایش
 رفت و باقیست در جهان اثرش
 رفت با حوریان خلد نشست
 بنهادند تاج گل بسرش
 از وطن برپسرید و شد به فلك
 داد ایزد ز نور بال و پسرش
 بهر تاریخ او سرود بهار
 از وطن کرد شهرزاد پرش
 سال ۱۳۱۶



- ۱- قانون، شماره ۱۴، ۲۸ قوس ۱۳۰۰، مطابق با ۲۰ دسامبر ۱۹۲۱.
- ۲- ایران شماره ۵۳۷۸، بیست و یکمین سال انتشار آن روزنامه.
- ۳- اتحاد، شماره ۹۶، مورخ جدی ۱۳۰۰.
- ۴- در مورد ترجمه نمایشنامه در سایه حرم یا شب در سرای امیر تذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که شهرزاد خود را مقید به تحت‌اللفظی بودن ترجمه کرده و سعی نموده که از اصل متن منحرف نشود. در پاره‌ای موارد بنا به ملاحظات مذهبی بعضی از مضامین و نکات متن را در ترجمه نیاورده و برای جلوگیری از گسیختگی مطلب فن و دانش خود را به‌کار برده است. این نمایشنامه به سه قسمت و شش تابلو تقسیم شده که شهرزاد تابلو ششم آن را حذف کرده. وی در حاشیه نسخه اصلی این ترجمه خطاب به آقای محتشم می‌نویسد: «تصیرت عزیزم این پیس را که به یاد تو ترجمه نمودم تقدیمت داشتم که دل ناصر را هم خودت ایفا کنی. شهرزاد، اردیبهشت ۱۳۱۲».
- ۵- زندگانی و آثار رضا کمال شهرزاد، تهران، شهریور ۱۳۳۳، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.
- ۶- اطلاعات، شماره ۱۲۱۱ مورخ ۲۲ آذرماه ۱۳۰۹.
- ۷- اقدام، شماره ۱۱۸۰ مورخ آذرماه ۱۳۰۹.
- ۸- شین، پرتو. اطلاعات هفتگی، سال هفتم، شماره ۳۳۸، ص ۸ و ۹

- ۹- چه رومانی به حقیقت نزدیکتر از شرح يك زندگي. روزگار و اندیشه‌ها، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۵۰، ص ۱۳۰ تا ۱۳۴.
- ۱۰- جنتی عطائی، ابوالقاسم. زندگي و آثار رضا - کمال شهرزاد، تهران، ۱۳۳۳، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.
- ۱۱- روزگار و اندیشه‌ها، همان، ص ۱۳۰ تا ۱۳۶.
- ۱۲- به گفته یکی از همکاران شهرزاد، وی ضمن مداوای درد معده
- ۱۳- زندگي و آثار رضا - کمال شهرزاد، ص ۲۱.
- ۱۴- زندگي و آثار رضا - کمال شهرزاد، ص ۲۵.

منابع:

- ۱- زندگي و آثار رضا-کمال، شهرزاد نوشته ابوالقاسم جنتی عطائی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۳.
 - ۲- ادبیات نمایشی در ایران (جلد دوم)، نوشته جمشید ملک‌پور، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۳.
 - ۳- رضا کمال شهرزاد. پایان‌نامه لیسانس، جلال احساسی، دانشکده هنرهای زیبا.
 - ۴- از صبا تا نیما، جلد دوم، نوشته یحیی آرین‌پور، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۵۵.
 - ۵- روزنامه قانون، شماره ۱۴، ۲۰ دسامبر ۱۹۲۱.
 - ۶- روزنامه ایران، شماره ۵۳۷۸.
 - ۷- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۲۱۱، ۲۲ آذر ۱۳۰۹.
- چنانکه گفتیم این نمایشنامه در سال ۱۳۱۱ توسط آقایان رفیع حالتی و نصرت‌الله محتشم در تماشاخانه تهران به صحنه رفته که بازیگران آن رفیع حالتی (امیر عبدالناصر)، ضیاء الابصری (روژه دومونفر)، سیروس گرامی (ژیلبر)، شوکت ژاله (ایزابیل دومونفر) بودند.